

بخش نهم

عصر مولو

## در آمدی بر عصر مولوی، دوره‌ی حماسه‌های عرفانی

در برهه‌ای از تاریخ سرزمین ما، حکومت فرمانروایان بیگانه، کشمکش‌های بی‌مورد و مکرر حکومت‌ها و تاخت و تاز اقوام بی‌فرهنگی چون غزان و مغولان، باعث بروز تباهی‌ها و بی‌سامانی‌های فرهنگی و فساد عقیده و دل‌مردگی در میان اقشار مردم شده بود. در این زمان، تنها پادزهر نیرومندی چون عرفان می‌توانست بقای فرهنگ و مدنیت ایرانی را ضمانت کند و با ایجاد زمینه برای پایداری‌ها و ایستادگی‌های معنوی، اقوام مهاجم را از نظر روحی و فرهنگی مغلوب سازد و خود، از همه‌ی حوادث سر به سلامت ببرد.

شعر عرفانی با تکیه بر عواطف انسانی و پیش‌کشیدن اصولی مثل تسامح و مدارا، محبت، خدمت بلاشرط، بی‌نیازی و آزادگی، با یادآوری ارزش وجودی انسان، او را به سوی کمال و سر نهادن بر آستان حق دعوت می‌کند. شعر عصر مولوی که عموماً در مدار اندیشه‌ی عرفانی جریان می‌یابد، انسان نوامید و مصیبت‌زده را به این دنیای برتر فرا می‌خواند و در برابر حوادث و رنج‌های زمانه به او دل‌گرمی و امید می‌دهد.

در شعر عصر مولوی هم لفظ پاکیزه و نرم و دل‌نشین است و هم معنی برتر و انسانی و آسمانی. شعر عصر مولوی ناب‌ترین شعرها را به قلمرو زبان و فرهنگ فارسی هدیه می‌کند و در آن بیش‌تر از هر دوره‌ای، با انسان شفاف و صافی ضمیر که دل را برای قبول تجلی نور حق آماده کرده است، روبه‌رو می‌شویم.

در شعر عصر مولوی، سنایی پیشگام است و به قول مولانا، چشم و چراغ<sup>۱</sup> و عطار

---

۱) عطار روح بود و سنایی دو چشم او

قافله‌سالار و خود مولانا، خداوندگار قلمرو شعر و عرفان.

شعر عصر مولوی را با شاهان و فرمانروایان، کاری نیست. پس قصیده را که بیش‌تر قالب درخور مدیحه و زبانش زبان فاخر درباری است، کنار می‌گذارد یا کم‌تر به کار می‌گیرد و به جای آن با اطمینان تمام، قالب غزل را که زبان دل و افزار دست عشق است، برمی‌گزیند. البته در کنار آن، قالب مثنوی را هم که عرصه‌ی گشاده‌ای است برای میدان‌داری عاطفه و خلق آثار بلند و ملکوتی، به خدمت می‌گیرد.

بلندترین و سرشارترین مثنوی‌های عرفانی که حاوی نغزترین داستان‌ها و پرمغزترین تمثیل‌های ادب فارسی نیز هستند، در این دوره سروده شده‌اند.

هر یک از منظومه‌های بزرگ این دوره (حدیقه، مخزن‌الاسرار، منطق‌الطیر و مثنوی معنوی) برای خود حماسه‌ای است بلند و جهان‌پهلوانش، انسان صافی ضمیر و خداجویی است که از مصاف با نفس و هواهای نفسانی پیروز و سربلند بازگشته است.

اگر دوره‌ی مورد بحث را مهم‌ترین و پربرترین دوره‌های شعر و ادب هزار ساله‌ی فارسی بنامیم، از حقیقت دور نشده‌ایم.

## خیام و ترانه‌های فلسفی

حکیم عمر خیام (خیامی) نیشابوری را معاصرانش به حکمت و فلسفه و ریاضی و طب و نجوم می‌شناختند. زادگاهش نیشابور و روزگار زندگانی‌اش قرن پنجم و دهه‌های نخستین سده‌ی ششم هجری بوده است. سال وفاتش ۵۱۷ و آرامگاه شکوه‌مندش در کنار شهر نیشابور، زیارتگاه صاحب‌دلان و ادب‌دوستان است.

روزگار خیام روزگار عجیبی بود. در نیشابور و شهرهای دیگر میان فرقه‌های متعصب و زاهدمنش اشعری با شیعیان و معتزلیان اختلاف‌های بسیاری بود. حنفی‌ها و شافعی‌ها با هم در نزاع بودند و تقریباً هر نوع آزادی و آزاداندیشی از میان رخت بر بسته بود. محیط سیاسی آن روزگار هم آلوده به تعصب و قشری‌گری بود. نمونه‌ی آشکار این تعصب‌های مذهبی و سیاسی را در سیاست‌نامه‌ی خواجه نظام‌الملک می‌توان دید. متعصبان، فلاسفه و حکما و حتی دانشمندانی هم چون خیام را دهری و کافر قلمداد می‌کردند.

در چنین زمانه‌ی پرآشوب و تنگ‌نظری است که خیام در همه چیز شک می‌کند و اندیشه‌ها و تأملات فلسفی خود را در قالب اشعاری کوتاه به نام رباعی می‌ریزد و بی‌آن‌که داعیه‌ی شاعری داشته باشد، برای زمزمه در لحظه‌های دلگیر تنهایی و بی‌هم‌زبانی در گوشه‌ای یادداشت می‌کند.

رباعی، مخصوص اندیشه‌های کوتاه و عمیق و تأملات فلسفی است که معمولاً در آن تکیه‌ی اصلی معنا در مصراع چهارم است.



نیم تنه‌ای از خیام نیشابوری

قالب ترانه را خیام ابداع نکرده است اما اگر بگوییم که نام بردارترین ترانه‌ها در ادب فارسی به نام او ثبت شده است، گزافه نگفته‌ایم. تعداد ترانه‌هایی که واقعاً از خیام است نباید چندان زیاد باشد اما بعد از خیام، در مجموعه‌ها و کتاب‌ها، مقدار زیادی رباعی به او نسبت داده شده که بسیاری از آن‌ها قطعاً از شاعر دردمند و کم‌سخن نیشابور نیست. گویی هر کس حرفی اعتراض‌آمیز و تردید برانگیز و غیر قابل تحمل داشته که خود جرئت پذیرفتن عواقب آن را نداشته است، آن را به خیام نسبت داده است. تذکره‌نویسان و شعر دوستان هم هر جا چنین ترانه‌هایی را یافته‌اند، بی‌آن که نام سراینده‌گان آن‌ها را بدانند، آن‌ها را به نام خیام ثبت کرده‌اند. رباعیات خیام از دیرباز به زبان‌های خارجی ترجمه شده و او را در ادبیات مغرب‌زمین،

به‌ویژه در حوزه‌ی نفوذ زبان انگلیسی، چهره‌ای جهانی و مشهور کرده است. این شهرت بدون شک ناشی از ترجمه‌ی موزون و زیبایی است که ادوارد فیتز جرالده، شاعر نامور انگلیسی، از رباعیات او به‌دست داده و خود او هم به حق به «خیام انگلیسی» شهرت یافته است. نمونه‌هایی از ترانه‌های خیام را نقل می‌کنیم.<sup>۱</sup>

از آمدنم نبود گردون را سود  
وز رفتنِ من جاه و جلالش نفزود  
وز هیچ کسی نیز دو گوشم نشنود  
کاین آمدن و رفتنم از بهر چه بود!

\*\*\*

آنان که محیط فضل و آداب شدند  
در جمع کمال، شمع اصحاب شدند  
ره زین شب تاریک نبردند برون  
گفتند فسانه‌ای و در خواب شدند

\*\*\*

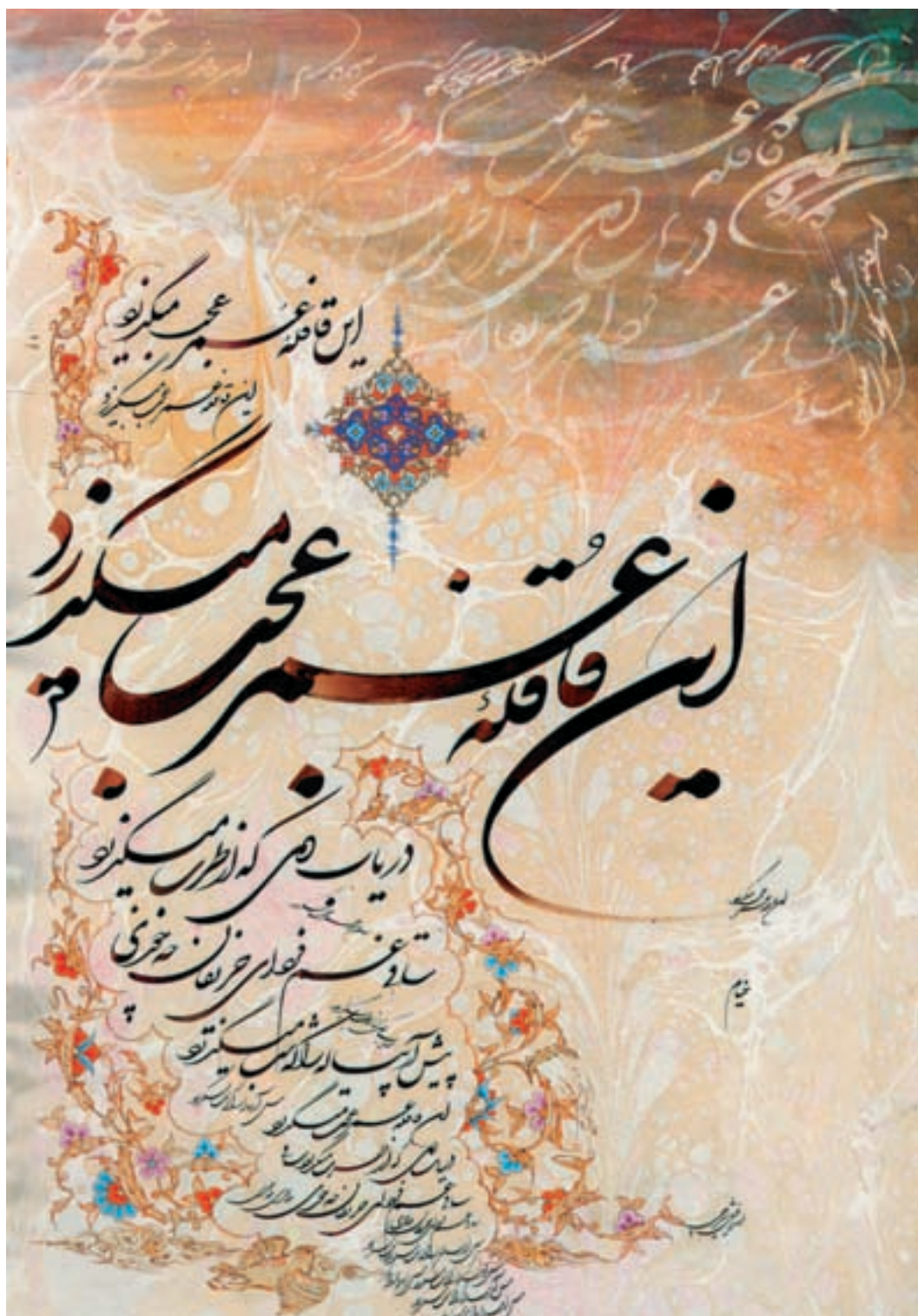
ای کاش که جای آرمیدن بودی  
یا این ره دور را رسیدن بودی  
کاش از پی صدهزار سال از دلِ خاک  
چون سبزه امید بر دمیدن بودی

\*\*\*

نیکی و بدی که در نهاد بشر است  
شادی و غمی که در قضا و قدر است  
با چرخ مکن حواله، کاندرا ره عقل  
چرخ از تو هزار بار بیچاره‌تر است

---

(۱) بهترین چاپ‌های رباعیات خیام را محمدعلی فروغی و صادق هدایت با مقدمه‌هایی مُلهم از دو تلقی متفاوت منتشر کرده‌اند.



## سنایی، شوریده‌ای در غزنه

شهر غزنین در آن سال‌ها که ابوالمجد مجدود بن آدم سنایی در آن پا به عرصه‌ی هستی نهاد - یعنی در حوالی سال ۴۷۳ - آوازه و شکوهی را که در دوره‌ی اوّل حکومت غزنویان - به‌ویژه در روزگار محمود غزنوی - داشت، به کلی از دست داده بود. دیگر نه از آن شاعرنوازی‌ها و زرباشی‌های عصر محمودی در آن خبری بود و نه از خوش‌گذرانی‌ها و نوش‌خواری‌های روزگار مسعود. از آن همه شکوه غزنین، در روزهایی که سنایی نوجوان در این شهر می‌بالید و دانش و معرفت می‌اندوخت، چیزی جز آن مقدار که برای دیدگان باز و دل‌های هوشیار عبرتی را بسنده باشد، برجای نمانده بود اما نه آن دیدگان را همگان داشتند و نه در این دل‌ها برای هر کسی جایی برای پند گرفتن باز مانده بود.

تنها سنایی بود که از همان خردسالی، دغدغه‌هایی سوزناک، خاطرش را می‌آشفته و ذهن و اندیشه‌اش را برای تحوّل درخورِ آدم‌های چیزآموخته و معرفت‌اندوخته آماده نگه می‌داشت. البته سنایی هم پس از کسب شهرت و مهارت در فنّ شاعری، یک چند، به شیوه‌ی زمانه روی به دربارها نهاد و به‌ویژه در دستگاه غزنویان، پایگاه و احترامی به دست آورد و ستایش آنان گفت اما این مرحله، چندان نیابید و وی در اثر آمادگی روحی و عاطفی خاصی که پیدا کرده بود، یک‌باره چنان از خواب غفلت بیدار شد که دیگر هیچ قرار و آرام نیافت. سنایی در سال ۵۳۲ هجری زندگی را بدرود گفت و در زادگاه خود غزنین به خاک سپرده شد. آرامگاه او اینک در آن شهر - واقع در کشور افغانستان - زیارتگاه ادب‌دوستان و صاحب‌دلان است.

آثار سنایی: از سنایی خوش‌بختانه آثار زیادی برجای مانده و قصاید، غزلیات، قطعات و اشعار پراکنده‌ی وی در مجموعه‌ای به نام دیوان اشعار حکیم سنایی غزنوی گردآمده است. غیر از دیوان، آثار دیگر او عبارت‌اند از:

(۱) حدیقة الحقیقه، که مهم‌ترین مثنوی سنایی و یکی از کهن‌ترین منظومه‌های عرفانی فارسی محسوب می‌شود. کار سرودن این مثنوی که الهی‌نامه هم خوانده می‌شود، در سال ۵۲۵ پایان یافته است.

(۲) سیرالعباد الی المعاد، شامل حدود هفتصد بیت است و در آن به طریق تمثیل، از خلقت انسان و نفوس و عقل‌ها و موضوعات اخلاقی دیگر سخن رفته است.



۳) طریق التّحقیق، مثنوی دیگری به وزن و شیوهی حدیقه که سرودن آن در سال ۵۲۸ تمام شده است.

۴) کارنامه‌ی بلخ، که به هنگام توقف شاعر در بلخ سروده شده و حدود پانصد بیت بیش تر نیست. مبنای این اثر بر مزاح و مطایبه است و به همین جهت، آن را مطایبه‌نامه هم گفته‌اند.

۵) مثنوی عشق‌نامه، که حدود هزار بیت دارد و پر است از حقایق و معارف و مواضع و حکم.<sup>۱</sup>

۶) از سنایی نوشته‌ها و نامه‌هایی به ثرهم موجود است که تمامی آن‌ها در کتابی با عنوان مکاتیب سنایی به چاپ رسیده است.

سنایی و دیگران: تأثیر سنایی بر شاعران پس از خود نیز درخور یادآوری است. خاقانی در قصاید حکمت‌آموز و غزلیات عارف‌منشانه‌ی خود بر طریق سنایی رفته و در نظم تحفة‌العراقین به حدیقه توجّه داشته است. عطار، غزل‌سرایی عرفانی به طرز سنایی را به کمال رسانیده و در تصنیف منطق‌الطیر خود به حدیقه‌ی سنایی نظر داشته است. مولانا جلال‌الدین که عطار را روح و سنایی را دو چشم او می‌دانسته، در پرداختن غزلیات شورانگیز دیوان شمس از پی سنایی و عطار رفته است و مثنوی معنوی خود را هم، به اشاره‌ی مرید نامورش، حسام‌الدین و برای جای‌گزین کردن آن در حلقه‌ی درس مریدان به شیوه‌ی الهی‌نامه (حدیقه‌ی سنایی به نظم درآورده است.

سنایی در قصاید خود به زهد و حکمت و مضامین اخلاقی روی آورد و در غزل به جای مضمون‌های عاشقانه و معنی‌های برخاسته از عشق ظاهری به معانی عرفانی و الهامات ناشی از عشق واقعی به مبدأ هستی - یعنی خالق بی‌چون - پرداخت و با این کار، شعر فارسی را به تحوّل بزرگ رهنمون شد و چشم شاعران پس از خود را به روی دنیاها و قلمروهای ناشناخته‌ای باز کرد؛ به طوری که پس از او، سرودن اشعار زهد‌آمیز و پندآموز در میان بسیاری از شاعران معمول گردید و قالب غزل - که از طریق عرفان به دنیای بی‌منت‌های تازه‌ای دست یافته بود - گسترش و بالندگی بیش‌تری پیدا کرد و به تدریج با آمدن شاعران

---

(۱) علاوه بر این‌ها، منظومه‌هایی به نام عقل‌نامه و تحریمه‌القلم از سنایی در دست است که همه‌ی آن‌ها را محمدتقی مدرس رضوی در مجموعه‌ای به نام مثنوی‌های حکیم سنایی چاپ کرده است.

توانایی، مثل عطار و مولوی و سعدی، از نظر کمی و کیفی بر دیگر قالب‌های شعری و از آن جمله قصیده، برتری چشم‌گیری یافت.

در پاره‌ای از قطعات، سنایی را چنان شیفته و دل‌باخته‌ی اهل بیت و فضایل ائمه‌ی دین می‌بینیم که اگر از پاره‌ای قراین قطعی دیگر در شعر و زندگی او چشم‌پوشیم، او را شاعری شیعی و محبّ اهل بیت می‌یابیم. همین امر سبب شده است که برخی وی را در زمره‌ی شاعران و مؤلفان شیعه قلمداد کنند. برای آن که با شعر و فکر سنایی بیش‌تر آشنا شویم، نمونه‌ای از اشعار او را نقل می‌کنیم.

### مناجات

ملکا ذکرِ تو گویم که تو پاکی و خدایی  
نروم جز به همان ره که توأم راه‌نمایی  
همه درگاه تو جویم، همه از فضلِ تو پویم  
همه توحیدِ تو گویم که به توحید سزایی  
بری<sup>۱</sup> از رنج و گدازی، بری از درد و نیازی  
بری از بیم و امیدی، بری از چون و چرایی  
نتوان وصف تو گفتن که تو در وصف نگنجی  
توان شبّه تو گفتن که تو در وَهْم نیایی  
همه غیبی تو بدانی همه عیبی تو بیوشی  
همه بیشی تو بگاهی همه کمی تو فزایی  
لب و دندان سنایی همه توحید تو گوید  
مگر از آتش دوزخ بودش روی رهایی

---

(۱) بری: برکنار، دور، میرا

## خودآزمایی‌های نمونه

- ۱) سنایی در قصاید و غزلیات، بیش‌تر متوجه چه مضامینی است؟
- ۲) چرا برخی تصوّر کرده‌اند، سنایی گرایش شیعی دارد؟
- ۳) مهم‌ترین مثنوی سنایی چه نام دارد؟ دیگر آثار وی را نام ببرید.
- ۴) تأثیر سنایی را بر دیگر شاعران ارزیابی کنید.
- ۵) سنایی در نگاه مولوی چه جایگاهی دارد؟
- ۶) در عصر مولوی، کدام نوع ادبی بیش‌تر رواج دارد؟ چند نمونه ذکر کنید.
- ۷) رباعی یا ترانه بیش‌تر چه کاربردی دارد؟
- ۸) در شعر عصر مولوی، پیشگامی از آن کیست؟
- ۹) پایه‌ی اصلی اندیشه‌های خیّامی، تأمل در چیست؟

### پژوهش

□ خیّام، رباعیات او، مترجمان و شارحان رباعیات او<sup>۱</sup>

---

۱) رباعیات خیّام، با مقدمه‌ی دکتر قاسم غنی و محمدعلی فروغی/ دمی با خیّام، علی دشتی.

## خاقانی شاعر دیر آشنا

اگر تا میانه‌ی سده‌ی ششم هجری «دیگرستایی» را یکی از عمده‌ترین موضوعات و محورهای شعر فارسی بدانیم، در شعر افضل‌الدین بدیل خاقانی ناگهان «خودستایی» و آوازه‌جویی نیز پیدا می‌شود و با تأثر از نوعی واخوردگی – و آنچه در روان‌کاوی امروز به آن «عُقده‌ی حقارت» می‌گویند – حتی جای دیگرستایی را نیز می‌گیرد. سرگذشت کودکی و جوانی و شهر و دیار و اجتماع خاقانی معلوم می‌دارد که گویی از چنین عقده‌ای هم پاک به دور نبوده است.

ایام کودکی و نوجوانی خاقانی با دهه‌های سوم و چهارم از سده‌ی ششم هجری مصادف است. تولدش در شروان بود و پدرش پیشه‌ی درودگری داشت. مادرش کنیزکی عیسوی مذهب و از نژاد ترسایان بود که بعدها اسلام آورد. وجود چنین مادر و پدر گمنامی در چنان محیطی که در آن برتری افراد با نژاد و خواسته و پیشه سنجیده می‌شد، نمی‌توانست برای شاعر آوازه‌جوی شروان – که بعدها می‌خواهد در میان بزرگان شهر سری در بیاورد – نام و آوازه‌ای شمرده شود.

در آن سال‌ها که افضل‌الدین بدیل در خانه‌ی علی نجّار پرورش می‌یافت، شروان شهری کوچک بود که شاهان محلی آن ولایت را شروانشاهان می‌خواندند. غرور ذاتی و طبع بلند افضل‌الدین در ایام کودکی، سبب شد که سر به دگان نجّاری فرود نیاورد و به دلیل همین ناخرسندی از پیشه‌ی پدری – که هرگز نتوانسته است آن را در شعر خود نشان ندهد – بود که درودگزراده‌ی شروان که در طبع خویش ذوقی و استعدادی می‌دید، به آموختن روی

آورد و در فراگیری دانش‌های روزگار خود به فارسی و عربی کوششی درخور نشان داد. ابتدا در نزد عمو و پسر عموی خود انواع علوم ادبی را فرا گرفت و سپس از خدمت ابوالعلائی گنجوی، شاعر بزرگ آن روزگار، فنون شاعری را آموخت. شاعر جوان شروان که در آغاز «حقایقی» تخلص می‌کرد، پس از رسیدن به خدمت خاقان منوچهر، پادشاه شروان، تخلص خاقانی بر خود نهاد و به دربار شروانشاهان اختصاص یافت. اما پس از چندی از خدمت آنان ملول شد و آرزوی دیدار استادان خراسان و شاعران عراق در وجودش قوت گرفت و قصاید چندی در اشتیاق دیدار خراسان سرود. پس بار سفر بر بست و به ری رفت. از بد روزگار بیمار شد و در همان جا هم خبر حمله‌ی غزان به خراسان به وی رسید و او را از ادامه‌ی سفر بازداشت و به بازگشت به حبسگاه شروان مجبور ساخت.

روح ناآرام خاقانی بودن در شروان را بر نتافت. به ویژه که از شروانشاهان و همشهریان قدرناشناس خود نیز ناخرسند بود. پس، به قصد سفر حج، بار بر بست و در وصف مکه و مدینه چکامه‌های بلند و پر مغزی سرود و در راه بازگشت، در بغداد به خدمت خلیفه‌ی عباسی رسید. گویا خلیفه، شغل دبیری بغداد را بدو داد که نپذیرفت. در ادامه‌ی همین سفر بود که سر راه، کاخ فرو پاشیده‌ی مداین را دید و قصیده‌ی پردرد و عبرت‌انگیز خود را در وصف آن بنای تاریخی و پرسابقه — که در روزگار وی آشیانه‌ی کلاغان و نشیمن بومان شده بود — سرود.<sup>۱</sup>

خاقانی سر راه خود، در اصفهان — که در آن روزگار مرکز شعر و ادب و فرهنگ عراق عجم بود — چکامه‌ای در وصف آن شهر سرود و از هجوئه‌ای که مجیرالدین بیلقانی، شاعر هم‌ولایتی او سروده و به وی نسبت داده بود، پوزش خواست و بدین وسیله، زنگ کدورتی را که رجال اصفهان از خاقانی در دل داشتند، فرو شست. حاصل این سفر زیارتی — سیاحتی برای خاقانی منظومه‌ی معروف *تحفة العراقرین* است که شاید بتوان آن را کهن‌ترین و مهم‌ترین سفرنامه‌ی منظوم حج در زبان فارسی دانست.

پس از بازگشت از این سفر، میان او و شروانشاهان کدورتی پیش آمد که شاید بدگویی

---

(۱) مطلع آن قصیده این است:

هان ای دل عبرت‌بین، از دیده عبرکن هان ایوان مداین را آینه‌ی عبرت دان

سخن چینان در پدید آمدن آن بی‌تأثیر نبود. کار به حبس خاقانی کشید و نزدیک به یک‌سال، شاعر بلندطبع و پرغرور شروان در زندان، چشم به روشنایی صبح دوخت. حاصل این ایام برای وی چندین چکامه‌ی صمیمانه و شیوا بود که جزو بهترین و مؤثرترین اشعار خاقانی و در زمره‌ی گویاترین حبسیات زبان فارسی است.<sup>۱</sup>

خاقانی، پس از رهایی از زندان، بار دیگر در حدود سال ۵۶۹ به سفر حج رفت و در بازگشت به شروان، به سال ۵۷۱ فرزندش، رشیدالدین را که کم از بیست سال داشت، از دست داد و در سوک او چندین چکامه‌ی مؤثر به قلم آورد. خاقانی بعد از این مصیبت، گوشه‌ای گرفت و واپسین سال‌های عمر خود را در تبریز گذراند و به سال ۵۹۵ در آن شهر درگذشت. قبر او هم‌اکنون در مقبرة الشعراى تبریز زیارتگاه ادیبان و صاحب‌دلان است. از خاقانی، علاوه بر دیوان قصاید و غزلیات و تحفة العراقرین، مجموعه‌ای به نام منشآت در دست است که توانایی او را در نثر فارسی نشان می‌دهد.

**فکر و شعر خاقانی:** وقتی اشعار پرطمطراق و چکامه‌های پردرد و داغ خاقانی را می‌خوانیم، او را مردی نازک‌دل و زودرنج می‌یابیم که چون از چیزی یا کسی برآشفته می‌شود، نمی‌تواند خشم آتشین خود را فرو خورد و با خودداری و شکیبایی آبی بر آتش طبع خود فرو ریزد.

در پاره‌ای از اشعار خاقانی – به‌ویژه در غزلیات او – چاشنی زهد و عرفان دیده می‌شود اما تصوّف او متوسط است.

دیوان مشکل و شعر دشوار و دیرباب خاقانی در واقع چیزی جز بازتاب اندیشه و زندگی پرفراز و فرود او نیست.

خاقانی در توصیف آسمان و شب و به‌ویژه صبح و طلوع آفتاب دستی توانا دارد. وصف بیابان‌ها و خارزارهای میانه‌ی راه، وصف کعبه و بیان حالات یک مسلمان دل‌خسته و پای‌آبله از راه دراز، در شعر او ممتاز و کم‌نظیر است. مهم‌تر از این، توانایی خاقانی در بیان حالات عاطفی خاصّ آدمی، به‌ویژه حالاتی که در مسیر خشم و خشونت و دل‌تنگی و

---

(۱) مطلع یکی از مشهورترین آن‌ها این است:

صبحدم چون کله بند آه دودآسای من  
چون شفق در خون نشیند چشم شب‌پیمای من

تنگ دلی از زمانه و ابنای آن ظاهر می‌شود، یگانه است. شیوه‌ی خاصّ او بر پیچانیدن معانی آشنا و آفریدن ترکیبات و تعبیرات تازه استوار است. تشبیهات و استعارات خاقانی مثل تعبیراتش غریب است و فهم آن‌ها دقّت و دانش افزون‌تری می‌طلبد. در زیر، نمونه‌ای از شعر او را می‌آوریم. این چکامه را که چند بیتی از آن در این جا نقل می‌شود، خاقانی در سوک فرزندش، رشیدالدین، گفته است.

### خونابِ جگر

صبحگاهی سرِ خونابِ جگر بگشاید  
 ژاله‌ی صبحدم از نرگسِ تر بگشاید  
 دانه دانه گهرِ اشکِ بیارید چنانک  
 گره رسته‌ی تسییح ز سر بگشاید  
 به وفای دلِ من ناله برآید چنانک  
 چنبرِ این فلک شعوزه‌گر بگشاید  
 به جهان پشت مبندید به یک صدمتِ آه  
 مهره‌ی پشت جهان، یک ز دگر بگشاید  
 گریه گر سوی مژه راه نداند مژه را  
 ره سوی گریه، کز او نیست گذر، بگشاید  
 همه همخوابه و همدردِ دلِ تنگِ منید  
 مرکبِ خوابِ مرا تنگِ سفر بگشاید  
 نه، نه، چشمِ پس از این خوابِ میناد به خواب  
 ور ببیند رگِ جانش به سَهَرِ بگشاید  
 نازنینانِ من، مُرد چراغِ دلِ من  
 هم‌چو شمع از مژه خونابِ جگر بگشاید

---

(۱) سَهَر: بیدار خوابی، شب بیدار ماندن

## نظامی، فرمانروای قلمرو داستان سرایی

در ادب پارسی، داستان پردازی - به ویژه آن داستان سرایی که با سروده شدن ویس و رامین به خامه‌ی توانای فخرالدین اسعد گرگانی در سده‌ی پنجم هجری آغاز شده بود - در منظومه‌های پرآوازه‌ی جمال‌الدین ابومحمد الیاس بن یوسف معروف به نظامی گنجوی، به اوج خود رسید و به عنوان یکی از انواع ادبی، توجه بسیاری از سخن پردازان فارسی را به خود جلب کرد. عده‌ی بسیاری از شاعران نیز به گمان آن که با این گونه داستان سرایی‌ها می‌توانند آبرو و آوازه‌ای هم پایه‌ی نظامی به دست آورند، به سرودن داستان‌هایی همانند منظومه‌های او روی آوردند و بازار تقلید از آثار نظامی رو به گرمی نهاد.

**آثار نظامی:** مهم‌ترین چیزی که دولت جاویدان داستان سرای گنجه را سبب شده است، پنج دفتر شعر پرآوازه‌ی اوست در پنج وزن گوناگون که به «پنج گنج» یا «خمسه» مشهور شده و شاعر بر روی هم، نزدیک به سی سال از زندگانی خویش را بر سر نظم و تدوین آن‌ها گذاشته است.

۱) نخستین منظومه‌ی پنج گنج نظامی مخزن الاسرار است، در بیست مقاله، راجع به زهد و حکمت و عرفان. شاعر این منظومه را در ابتدای کار و سال‌های جوانی پرداخته در آن با گستاخی و بی‌پروایی خاص جوانان، بر بیدادگران و دورویان و رشک‌بران تاخته است. این منظومه‌ی اندرزی و اخلاقی که به پیروی از حدیقه‌الْحقیقه‌ی سنایی گفته شده، ۲۲۶۰ بیت دارد و شاعر آن را در سال ۵۷۰ هجری و در آستانه‌ی چهل سالگی سروده است.

۲) دومین مثنوی نظامی، خسرو و شیرین نام دارد که به سال ۵۷۶ در ۶۵۰۰ بیت گفته شده و موضوع آن داستان دل‌دادگی خسرو، شاهزاده‌ی ایرانی است با شیرین، برادرزاده‌ی بانوی ارمن، که به راهنمایی شاپور، ندیم خسرو، سرانجام به هم می‌رسند و هیچ چیز حتی سوز و نیازهای شیفته‌وار فرهاد کوه‌کن هم نمی‌تواند آن دو را از یک‌دیگر منصرف کند.

۳) داستان لیلی و مجنون سومین منظومه‌ی پنج گنج نظامی است که در سال ۵۸۴ تمام شده و موضوع آن ماجرای دل‌باختگی قیس از قبیله‌ی بنی‌عامر - معروف به مجنون - است بر دخترک همسال او لیلی که به ناخواه به عقد مردی به نام ابن‌سلام درمی‌آید. بعد از این واقعه، قیس سر به بیابان می‌گذارد و مجنون واقعی می‌شود. در این میان، لیلی به ناکام می‌میرد و مجنون هم چون بر تربت او حاضر می‌شود، «ای دوست» می‌گوید و جان به جان آفرین تسلیم می‌کند.





لیلی و مجنون در مکتب (مینیاتور)

۴) هفت پیکر یا هفت گنبد که گاهی بهرام‌نامه نیز خوانده شده، چهارمین داستان پنج گنج نظامی است که شاعر آن را در ۵۱۳۶ بیت به سال ۵۹۳ پرداخته است.

۵) واپسین مثنوی از مجموعه‌ی خمسه، اسکندرنامه است که خود به دو بخش شرف‌نامه و اقبال‌نامه تقسیم می‌شود. این منظومه که سرگذشت اسکندر و کارهای اوست، مجموعاً ۱۰۵۰۰ بیت دارد و نظامی آخرین تجدید نظر را به سال ۵۹۹ در این کتاب کرده است.

علاوه بر منظومه‌های پنج گنج، نظامی را سروده‌های دیگری از قصیده و غزل و قطعه است که وحید دستگردی آن‌ها را در مجموعه‌ای به نام گنجینه‌ی گنجوی گرد آورده و در تهران به چاپ رسانیده است.

شعر و اندیشه‌ی نظامی: نظامی در زمره‌ی گویندگان توانای شعر فارسی است که نه تنها برای خود سبک و روشی جداگانه دارد، بلکه تأثیر شیوه‌ی او بر شعر فارسی نیز انکارناپذیر است.

اهمیت دیگری که در کار نظامی سزاوار یاد کردن است این که وی با گشودن این مسیر و هم‌چنین توجه به مضمون‌های اخلاقی و اندرزی — به خصوص در مثنوی مخزن‌الاسرار — تکیه‌گاه تازه‌ای برای شعر فارسی ایجاد کرد و نشان داد که شاعر می‌تواند چیزهای دیگری غیر از مدیحه و توصیف و غزل را وارد قلمرو شعر کند. به عبارت روشن‌تر، او به شاعران پس از خود نشان داد که می‌توان شاعر بزرگی بود اما به دربارها و زورمندان تکیه نداشت.

از همه‌ی این‌ها گذشته، طرز شاعری نظامی به استواری لفظ و دقت معنی و موسیقی ممتاز کلام آراسته است.

نظامی هر چند نمونه‌ی عالی کار فخرالدین اسعد گرگانی را در ویس و رامین پیش روی داشته، با زیرکی و جوهرشناسی خاص خود داستان‌هایی را برای منظوم کردن پیش کشیده که بیش‌تر مقبول طبع ایرانیان مسلمان است. با آن که وی در نظم مخزن‌الاسرار به حدیقه و در نظم سایر داستان‌ها — جز لیلی و مجنون — بدون تردید به شاهنامه نظر داشته اما روی هم رفته، به دلیل نوآوری‌هایی که در قلمرو ترکیب و معنی و ساختار داستانی دارد، هرگز نمی‌توان او را وامدار شاعران پیشین دانست و ذره‌ای از پایگاه بلند او در شعر فارسی

کاست؛ بلکه، برعکس باید گفت دولت جاویدی که در قلمرو داستان سرایی فارسی برای وی به دست آمده، امروز هم چون گذشته پاینده و شکوهمند مانده است. زندگی این سخن سرای بزرگ سرانجام در تنهایی و گوشه نشینی، به سال ۶۰۸ ه.ق. به سر آمد و او را در شهر گنجه به خاک سپردند. نمونه‌هایی از شعر او را می‌آوریم.



جنگ دارا با اسکندر (مینیا توری از اسکندرنامه‌ی نظامی)

دردستانی و درمان‌دهی

عمر به خشنودی دل‌ها گذار  
تا ز تو خشنود شود کردگار  
دردستانی کن و درمان‌دهی  
تات رسانند به فرماندهی  
گرم شو از مهر و ز کین سرد باش  
چون مه و خورشید جوان مرد باش  
هر که به نیکی عمل آغاز کرد  
نیکی او روی بدو باز کرد  
گنبدِ گردنده ز روی قیاس  
هست به نیکی و بدی خودشناس

از خسرو و شیرین

حاضر جوابی فرهاد

درآوردنش از در چون یکی کوه  
دل و جانی به زیر کوهِ اندوه  
مَلِک فرمود تا بنواختندش  
به هر گامی تئاری ساختندش  
به هر نکته که خسرو ساز می‌داد  
جوابی هم به نکته باز می‌داد  
نخستین بار گفتش کز کجایی؟  
بگفت از دارِ مُلک آشنایی

بگفت آنجا ز صنعت در چه کوشند؟  
 بگفت آنده خرد و جان فروشند  
 بگفتا جان فروشی از ادب نیست  
 بگفت از عشقبازان این عجب نیست  
 بگفت از دل شدی عاشق بدین سان؟  
 بگفت از دل تو می‌گویی، من از جان  
 بگفتا عشق شیرین بر تو چون است؟  
 بگفت از جان شیرین آن فزون است  
 بگفتا دل ز مهرش کی کنی پاک؟  
 بگفت آنکه که باشم خفته در خاک  
 بگفتا گر خرامی در سرایش  
 بگفت اندازم این سر زیر پایش  
 بگفتا رو صبوری کن درین درد  
 بگفت از جان صبوری چون توان کرد؟  
 بگفت او آن من شد زو مکن یاد  
 بگفت این کی کند، بیچاره فرهاد  
 چو عاجز گشت خسرو در جوابش  
 نیامد بیش پرسیدن صوابش  
 به یاران گفت کز خاکی و آبی  
 ندیدم کس بدین حاضر جوابی

### خودآزمایی‌های نمونه

- ۱) چرا خاقانی را شاعر صبح نامیده‌اند؟
- ۲) خاقانی در سبک بیان، بیش‌تر متأثر از کیست؟
- ۳) عمده‌ترین شاخص‌های شعر خاقانی کدام‌اند؟
- ۴) گفته‌اند خاقانی آرزوی سفر به خراسان داشته است. آیا این آرزو برآورده شده است؟ چرا او

این آرزو را در سر می‌پرورده است؟

۵) درباره‌ی قصیده‌ی ایوان مداین و کسانی که بدین مطلب پرداخته‌اند، چه می‌دانید؟

۶) این همه خودستایی و جنگ و ستیز با دیگران در شعر خاقانی مبین چیست؟

۷) چه تفاوت عمده‌ای در کار نظامی هست که وی را از دیگر معاصران ممتاز می‌کند؟

۸) چه کسانی از نظامی تقلید کرده‌اند؟ کدام یک موفق بوده‌اند؟

۹) نظامی بیش‌تر از چه کسی تأثیر پذیرفته است؟ رد پای مقابله با کدام شاعر در شعر وی دیده

می‌شود؟

پژوهش

□ ارزش و جایگاه آثار نظامی گنجوی<sup>۱</sup>

---

۱) پیر گنجه در جست و جوی ناکجا آباد، دکتر عبدالحسین زرین کوب و تحلیل آثار نظامی، دکتر کامل

احمدنژاد.



## عطار، شیخ نیشابور

شرح احوال فریدالدین عطار نیشابوری هم با وجود افسانه‌ها و کرامت‌های بسیاری که از او بر سر زبان‌هاست، در غباری از تیرگی و ناشناختگی فرو رفته است. همین قدر می‌دانیم که در حدود سال ۵۴۰ هجری در کدکن، یکی از قُرّای نیشابور، چشم به جهان گشوده است و پدر و مادر او تا پایان روزگار جوانی وی زنده بوده‌اند. خود او در آغاز، پیشه‌ی پدری خویش را، که عطّاری (= داروفروشی) بوده، اختیار کرده بوده و در داروخانه به شغل طبابت اشتغال داشته است و چنان که خود می‌گوید، هر روز کسان بسیاری پیش او به معالجه می‌آمده‌اند: به داروخانه پانصد شخص بودند

که در هر روز نبضم می‌نمودند  
 گویا در اندیشه‌ی عطّار هم — به مانند سنایی — آمادگی لازم برای یک تحوّل روحی و انتقال به تلقّی تازه‌ای از زندگی وجود داشته و همین آمادگی، در سال‌های میانی عمر، وی را به عارفی آزاده و حقیقت‌بین و بی‌نیاز تبدیل کرده است؛ به گونه‌ای که نیمه‌ی دوم حیات او بیش‌تر به تألیف کتب و سرودن اشعار ژرف و پرمعنا گذشته است. سال فوت عطّار به درستی دانسته نیست که البته نباید از سال ۶۱۷ هجری دیرتر باشد. برخی نوشته‌اند که او در حمله‌ی خانمان‌سوز مغول به نیشابور شهید شد که برای آن هم دلیل تاریخی محکمی وجود ندارد.  
 آثار عطّار: مجموعه‌ی قصاید و غزلیات عطّار که بیش‌تر آن‌ها عرفانی و دارای مضمون‌های بلند صوفیانه است، به نام دیوان عطّار چند بار چاپ شده است.<sup>۱</sup>

(۱) جدیدترین این چاپ‌ها به کوشش دکتر تقی تفضلی در تهران منتشر شده است.

از میان مثنوی‌هایی که بی‌گمان از اوست، می‌توان به این آثار اشاره کرد:

۱) **منطق الطیر**: این مثنوی که حدود ۴۶۰۰ بیت دارد، مهم‌ترین و برجسته‌ترین مثنوی عطار و یکی از مشهورترین مثنوی‌های تمثیلی فارسی است. این کتاب، که در واقع می‌توان آن را «حماسه‌ای عرفانی» نامید، عبارت است از داستان گروهی از مرغان که برای جستن و یافتن سیمرغ – که پادشاه آن‌هاست – به راهنمایی هدهد به راه می‌افتند و در راه از هفت مرحله‌ی سهمگین می‌گذرند و در هر مرحله، گروهی از مرغان از راه باز می‌مانند و به بهانه‌هایی پا پس می‌کشند تا این که، پس از عبور از این مراحل هفت‌گانه – که بی‌شباهت به هفت‌خان در داستان رستم و داستان اسفندیار نیست – سرانجام از گروه انبوه مرغان که در جست‌وجوی «سیمرغ» هستند، تنها «سی مرغ» باقی می‌مانند و چون به خود می‌نگرند درمی‌یابند که آن‌چه بیرون از خود می‌جسته‌اند – سیمرغ – اینک در وجود خود آن‌هاست. منظور عطار از مرغان، سالکان راه و از «سی مرغ» مردان خداجویی است که پس از عبور از مراحل هفت‌گانه‌ی سلوک – یعنی طلب، عشق، معرفت، استغنا، توحید، حیرت، فقر و فنا – سرانجام حقیقت را در وجود خویش کشف می‌کنند.

۲) **الهی‌نامه**: این منظومه مجموعه‌ای است از قصه‌های گوناگون کوتاه و مبتنی بر گفت و شنود پدری با پسران جوان خود که بیهوده در جست‌وجوی چیزهایی برآمده‌اند که حقیقت آن‌ها با آن‌چه عامه‌ی مردم از آن‌ها می‌فهمند، تفاوت دارد.

۳) **مصیبت‌نامه**: از دیگر منظومه‌های مهم عطار، مصیبت‌نامه است در بیان مصیبت‌ها و گرفتاری‌های روحانی سالک و مشتمل است بر حکایت‌های فرعی بسیار که هر کدام از آن‌ها جداگانه نیز خالی از فایده و نتیجه‌ای نیست.

در این منظومه، شیخ نیشابور خواننده را توجه می‌دهد که فریفته‌ی ظاهر نشود و از ورای لفظ و ظواهر امر، به حقیقت و معنی اشیا پی ببرد.

۴) **مختارنامه**: عطار یکی از شاعرانی است که به سرودن رباعیات استوار و عمیق عارفانه و متفکرانه مشهور بوده است. رباعیات وی گاهی به رباعیات خیّام، ترانه‌ساز همشهری او، بسیار نزدیک شده است و به همین سبب بسیاری از این رباعیات را بعدها به خیّام نسبت داده و در مجموعه‌ی ترانه‌های وی به ثبت رسانده‌اند. همین آمیزش و نزدیکی فکر و اندیشه،



کار تمیز و تفکیک ترانه‌های این دو شاعر بزرگ نیشابور را دشوار می‌سازد.

۵) تذکرة الاولیا: عطار هم از آغاز جوانی به سرگذشت عارفان و مقامات اولیای تصوف دل‌بستگی تام داشته است. همین تعلق خاطر سبب شده است که او سرگذشت و حکایات مربوط به نود و هفت تن از اولیا و مشایخ تصوف را در کتابی به نام تذکرة الاولیا گردآوری کند. پیش از او جلابی هجویری در کتاب کشف المحجوب و عبدالرحمان سلمی در طبقات الصوفیه نیز چنین کاری را انجام داده‌اند و این دو اثر صرف نظر از فضل تقدم، در نوع خود حائز اهمیت اند لیکن تذکرة الاولیای عطار، نزد فارسی زبانان شهرت و قبول بیش‌تری پیدا کرده است. این کتاب در سال‌های آخر سده‌ی ششم یا سال‌های آغاز سده‌ی هفتم هجری تألیف شده است.

بدون شک، عطار از شاعران بزرگ و معتدل زبان فارسی است که خود به درجه‌ی والایی از کمال معرفت دست یافته است. او آنچه را که سنایی در آغاز کار از سرمایه‌های عرفانی به عرصه‌ی شعر فارسی وارد کرد، با والایی و برجستگی خاصی به کمال نسبی خود نزدیک کرده است و اگر بگوییم که عطار حتی برای مولانا جلال‌الدین - که خود را وامدار و دنباله‌رو سنایی و عطار می‌دانست - راه رسیدن به اوج عارفانه‌ای را که در مثنوی و غزلیات شورانگیز شمس می‌بینیم، هموار کرده است، سخنی به گزاف نگفته‌ایم.

نمونه‌ای از شعر او :

... دریغا

ندارد دردِ ما درمان دریغا  
 بماندم بی‌سر و سامان، دریغا  
 در این حیرت فلک‌ها نیز دیری است  
 که می‌گردند سرگردان، دریغا  
 رهی بس دور می‌بینم، در این ره  
 نه سر پیدا و نه پایان، دریغا

چو نه جانان بخواهد ماند و نه جان  
ز جان دردا و از جانان، دریغا  
پس از وصلی که هم چون باد بگذشت  
درآمد این غم هجران، دریغا

### مولوی، خداوندگار عشق و عرفان

سراینده‌ی کتاب عظیم مثنوی، مولانا جلال‌الدین محمد بلخی که باید از سلاله‌ی پیامبران شعر و ادب فارسی بلکه خلاق‌ترین و خدایی‌ترین آن‌ها باشد، زندگی‌اش سرپا معنی و عشق بود که البته صورت ظاهر و دنیایی آن نیز دانستنی و دلپذیر است. او جلال‌الدین محمد نام داشت و در حدود سال ۶۰۴ هجری در بلخ - که آن روزها زیر نفوذ خوارزمشاهیان بود - دیده به جهان گشود. پدرش بهاء‌الدین ولد، معروف به «سلطان‌العلماء»، واعظی زبان‌آور و صاحب نام بود که به صوفیه گرایش خاصی داشت و مجموعه‌ی سخنان او اکنون باقی است و با عنوان معارف بهاء‌ولد در تهران به چاپ رسیده است.

جلال‌الدین هنگام فوت پدر، جوانی بیست و چهارساله بود؛ با این حال، به درخواست مریدان، بر مسند تدریس و منبر و عظ بهاء‌ولد نشست. یک سال بعد برهان‌الدین محقق - که از مریدان قدیم بهاء‌ولد بود - به شوق دیدار وی به قونیه آمد اما استاد مرده بود. جلال‌الدین که خود بر مسند پدر تکیه زده بود، دست ارادت به این شاگرد پیش کسوت پدر داد و برهان‌الدین هم به حرمت حق استاد، فرزند وی جلال‌الدین را تحت ارشاد و تربیت خویش درآورد و او را به حلب و دمشق فرستاد تا اندوخته‌های بیش‌تری فراهم آورد و خود هم اندک اندک وی را با معارف صوفیه و مراحل سیر و سلوک آشنا کرد.

برهان‌الدین به سال ۶۳۸ هـ. درگذشت و جلال‌الدین از همدمی با آن مرشد پیر هم محروم ماند. در همان حال، حوزه‌ی درس و عظ او رونق فراوان یافته بود. در سال ۶۴۲ هـ. حادثه‌ای شگرف در زندگی مولانا روی داد؛ در آن سال، مردی ژولیده موی و شوریده سر موسوم به شمس تبریزی - که از بسیاری سفر و بی‌قراری‌ای که داشت، وی را شمس پرئنده و آفاقی (به معنی هر جا گرد) نیز می‌گفتند - گذارش به قونیه افتاد. آشنایی با شمس، به یک‌باره سرنوشت و درس و عظ و مریدان و شاگردان جلال‌الدین را دگرگون کرد.



صحبت این درویش بی‌سروسامان چنان انقلابی در روح مولانا پدید آورد که درس و وعظ را کنار گذاشت و یک‌باره دل به هم‌نشینی و همدمی وی تسلیم کرد. مولانا ساعت‌ها و روزها با شمس در خلوت بود و عوض هر کاری، به سماع و وجد و حال می‌پرداخت. این امر سبب ناخشنودی و خشم مریدان و حتی خانواده‌ی مولانا شد. مرید و مراد را سرزنش‌ها کردند و به‌ویژه شمس را جادوگر خواندند و به هلاک تهدید کردند؛ تا آن‌جا که وی به ناچار قونیه را ترک گفت و به دمشق رفت اما غیبت شمس از قونیه چندان بی‌درازا نکشید؛ زیرا مولوی، سلطان ولد، پسر خویش را از پی او فرستاد تا وی را به قونیه بازآورد. این بار، مریدان در پی آزار و هلاک او برآمدند. شمس از قونیه دل برکند و از آن شهر برفت و دیگر کس از وی نشانی نیافت. مولانا تا پایان عمر از دیدار با شمس ناامید نشد و حتی دوبار به طلب او عزم دیار شام کرد.

باری، غیبت ناگهانی شمس نه تنها مولوی را به جای اول خود باز نیاورد، بلکه بیش از پیش وی را به دنیای عشق و هیجان کشانید و برخلاف انتظار مریدان، او خود را یک‌باره تسلیم وجد و سماع کرد و غزل‌های شورانگیز و پرذوق و حالی سرود که مجموع آن‌ها به نام «دیوان کبیر یا کلیات شمس تبریزی» نام بردار گشته است.

پس از غیبت شمس، مولوی، بی‌قرار به دنبال گمشده‌ی خویش بود. چیزی نگذشت که صلاح‌الدین زرکوب، مرید پیر و عامی و نه چندان فرهیخته‌ی او که در قونیه دکان زرگری داشت، دل وی را ربود. مولانا با وجود ناخشنودی مریدان، زرکوب را نایب و خلیفه‌ی خویش کرد و دختر او، فاطمه خاتون را به عقد ازدواج پسر خود، سلطان ولد، درآورد و به مبارکی این پیوند غزل‌های آبداری سرود. مریدان این بار نیز رنجیده خاطر می‌بودند و حتی یک‌بار در پی قتل صلاح‌الدین برآمدند اما مولانا تواضع و تکریم خود را به وی بیش‌تر کرد. پس از مرگ صلاح‌الدین به سال ۶۵۸ هجری، مولوی به جای او حُسام‌الدین چلبی، یکی از جوان‌مردان کُرد نژاد ارومیه را که در سلک مریدان وی بود، به دوستی و مصاحبت خود برگزید. این بار هم یاران مولانا چندان خشنود نبودند اما چاره‌ای نمی‌دانستند؛ زیرا این حُسام‌الدین که مولوی را به سرودن کتاب عظیم مثنوی برانگیخت و از او خواست به جای حدیقه‌ی سنایی و منطق‌الطَیر که در حلقه‌ی مریدان تدریس می‌شد، خود کتابی بسراید، تا پایان عمر مولانا همدم و مرید و مراد او باقی ماند و هیچ‌چیز نتوانست در این دوستی شیفته‌وار خللی وارد کند.

با این حال جلال‌الدین بی‌تکلف و ساده می‌زیست. درگاه او به روی عامه‌ی مردم و فقیران و نیازمندان دردمند بیش‌تر باز بود تا به روی پادشاهان و گردن‌کشان. در شهر همه او را دوست می‌داشتند و حتی پیروان ادیان و مذاهب دیگر از او به بزرگی یاد می‌کردند. سرانجام، در شامگاه پنجم جمادی‌الآخر (برابر با ۲۵ آذرماه) سال ۶۷۲ هـ. مولانا درگذشت. در آن روز، قونیه یک پارچه شور و غوغا بود. شیخ صدرالدین قونوی بر جنازه‌ی وی نماز خواند و جسد او را در جوار آرامگاه پدرش، در محلی به نام «باغ سلطان» دفن کردند. بنایی هم به نام «قبه‌ی خضرا» به هزینه‌ی بزرگان عصر و مریدان بر تربت وی برآوردند. آن‌جا آرامگاه خانوادگی مولانا شد و گروهی از فرزندان و فرزندزادگان وی بعدها در همان محل که امروز باشکوه تمام در شهر قونیه (واقع در ترکیه‌ی کنونی) زیارتگاه صاحب‌دلان و مولوی دوستان عالم است - به خاک سپرده شدند.

مولانا خوش‌نام‌ترین و مردمی‌ترین شاعر زمانه‌ی خویش و حتی سرتاسر ادبیات فارسی است. مریدانش به او «خداوندگار» و «حضرت مولانا» می‌گفتند. طریقه‌ای که او در عرفان فارسی بنیان گذاشت و به همّت فرزند برومندش - سلطان ولد - استمرار و گسترش یافت، بعدها به «مولویه» مشهور شد. این طریقه هنوز هم در ترکیه پیروان زیادی دارد. در این‌جا آثار مولوی را با دو عنوان سروده‌ها و نوشته‌ها مورد بررسی قرار می‌دهیم.

### الف) سروده‌ها

۱) مهم‌ترین و پرآوازه‌ترین زاده‌ی طبع جلال‌الدین محمد مولوی که در واقع با شاهنامه‌ی فردوسی - از برجسته‌ترین منظومه‌های ادبیات فارسی - هم‌تراز نیز هست، کتاب مثنوی معنوی است که بر روی هم، حدود ده سال از بارآورترین ایام حیات مولانا را به خود مصروف داشته است.

نظم مثنوی به درخواست حُسام‌الدین و به منظور تدریس در حلقه‌ی درس مریدان به سال ۶۶۰ هجری آغاز شد. در آن زمان، مولوی هجده بیت آغاز کتاب را - که به «نی‌نامه» شهرت دارد - سروده بود و چون حُسام‌الدین ادامه‌ی آن را از مولوی خواستار شد، مولانا دنباله‌ی آن ابیات را گرفت. در هنگام سماع و وجد و حال، شعر می‌گفت و حُسام‌الدین آن‌ها را یادداشت می‌کرد و در فرصت مناسب بار دیگر بر مولوی می‌خواند. مثنوی شامل شش دفتر و در مجموع، حدود ۲۶ هزار بیت است.

۲) غزلیات شمس، که دربرگیرنده‌ی غزل‌های سرشار از عاطفه و احساس مولوی و هم‌چنین مجموعه‌ی رباعیات اوست. بیش‌تر این غزلیات را مولوی در ایام همدمی با شمس یا در سوز فراق او و برخی را هم در زمان مصاحبت با صلاح‌الدین، در حال وجد و سماع سروده است. مجموعه‌ی این غزلیات و رباعیات به بیش از چهل هزار بیت بالغ می‌شود. نظر به این که مولانا به هنگام سرودن اغلب این غزل‌ها شیفتگی خاصی به شمس تبریز داشته، نام وی را به جای تخلص شعری خود در پایان بیش‌تر آن‌ها آورده است و به همین دلیل، این مجموعه‌ی ذوق و معرفت شعر فارسی را کلیات شمس یا دیوان کبیر نام‌گذاری کرده‌اند.

### ب) نوشته‌ها

آن‌چه به نثر فارسی از مولانا باقی مانده، غالباً تقریر است و املا؛ یعنی، مولوی می‌گفته است و دیگران می‌نوشته‌اند. این‌گونه آثار عبارت‌اند از:

۱) فیه مافیہ، که مجموعه‌ی سخنانی است که مولانا در مجالس خویش می‌گفته و مریدان می‌نوشته‌اند.

۲) مجالس سبعه، که در اصل عبارت است از هفت مجلس (خطابه) که جلال‌الدین در سال‌هایی که به منبر می‌رفته، بیان کرده است. تقریباً تمام این مجالس به سال‌های پیش از آشنایی مولانا با شمس مربوط می‌شود و به همین دلیل، برای تحقیق در سرگذشت روحی مولانا بسیار سودمند است.

۳) مکاتیب، مجموعه‌ی نامه‌هایی است که مولانا به این و آن نوشته است و چون اصلاً با انشای خود اوست، سبک نویسندگی او را بیش‌تر و بهتر از نوشته‌های دیگرش نمودار می‌سازد.

در آسمان شعر و اندیشه‌ی مولانا: مولوی در مثنوی و غزلیات، بر نزدیکی آسمانی گام نهاده است که در واقع هیچ‌یک از شاعران زبان فارسی و عارفان اسلامی را امکان وصول به پایه‌ی آن هم دست نداده است.

در مثنوی و اساساً در شعر و اندیشه‌ی مولانا، تعالیم بلند اسلامی، آیات آسمانی قرآن، احادیث و روایات درخشان منسوب به پیامبر اکرم (ص) و سخنان زرّین بزرگان دین به‌گونه‌ای ممتاز و بدیع درج و جذب شده است و بدون تردید، در قلمرو زبان فارسی، هیچ کتابی از این حیث به پای آن نمی‌رسد.

زبان شعر مولانا زبان دل است؛ دلی بی‌قرار و سوخته در آتش عشق که به‌ویژه در غزلیات شمس لحنی آسمانی و برتر به خود گرفته است. موسیقی کلام و آهنگ و درخشندگی و زیندگی کلمات در شعر مولوی بی‌مانند و منحصر است. این انحصار به دلیل طبیعت کار، در غزلیات شمس بیش‌تر از مثنوی خود را نشان داده است. به جای آن، در مثنوی استواری لفظ و هم‌نشینی مفهوم و اندیشه، از غزلیات بیش‌تر است.

دنیایی که مولوی با این بیان استوار و متعالی در مثنوی آفریده، پهنه‌ای است که در آن، انسان در مصاف با بدی‌ها و تباهی‌ها و نادانی‌ها و از آن بالاتر، در مصاف با خویشتن، سرفراز و پیروز از کار درمی‌آید و زمانی که اقلیم هستی را درنوردید و به گوهر انسانی خویش دست یافت، خود را هم‌چون جهان پهلوانی که برای دفاع از حیثیت و شرف و ناموس ابنای وطن خود جنگیده است، پیروز و سرفراز احساس می‌کند و شایستگی دریافت عنوان «کامل» را به دست می‌آورد.

می‌دانیم که پایان مثنوی هرگز از طرف مولانا اعلام نشده و دفتر ششم این کتاب، با مرگ وی در واقع ناتمام مانده است. به این ترتیب، مولانا راهی را که با سرودن مثنوی آغاز کرده بود، هم‌چنان به سوی کمال بازگذاشته است. اگر او زنده می‌ماند، شاید دفتر یا حتی دفترهای دیگری بر مثنوی می‌افزود و کتاب عظیم خود را از آن‌چه هست، گران‌بارتر می‌کرد.

شهرت و اعتبار این کتاب سبب شده است که یک اسم عام (مثنوی) به نامی خاص (مثنوی معنوی) بدل شود؛ چنان‌که خود جلال‌الدین هم نام عام «مولوی» یا «مولانا» و آرامگاه ابدی‌اش نام «تربت» را در اطلاق بر خویش به اسمی خاص تبدیل کرده است. در این‌جا ابیاتی را از دیوان کبیر شمس می‌خوانیم.

## آرزو

بنمای رخ که باغ و گلستانم آرزوست  
بگشای لب که قند فراوانم آرزوست  
ای آفتاب حسن برون آدمی ز ابر  
کآن چهره‌ی مشعشع تابانم آرزوست

گفتی ز ناز بیش مرنجان مرا، برو  
آن گفتنت که «بیش مرنجانم» آرزوست  
و آن دفع گفتنت که بروشه به خانه نیست  
وآن ناز و باز تندِ دربانم آرزوست  
این نان و آب چرخ چو سیلی است بی وفا  
من ماهی ام، نهنگم، عمانم آرزوست  
یعقوب وار و آسفاها همی ز من  
دیدارِ خوبِ یوسف کنعانم آرزوست  
والله که شهر بی تو مرا حبس می شود  
آوارگی و کوه و بیابانم آرزوست  
زین همرهان سست عناصر دلم گرفت  
شیر خدا و رستم دستانم آرزوست  
جانم ملول گشت ز فرعون و ظلم او  
آن نور روی موسی عمرانم آرزوست  
دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر  
کز دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست  
گفتند یافت می نشود، جستهایم ما  
گفت آن که یافت می نشود آنم آرزوست  
یک دست جام باده و یک دست جعد یار  
رقصی چنین میانه‌ی میدانم آرزوست  
باقی این غزل را ای مطرب ظریف  
زین سان همی شمار که زین سانم آرزوست  
بنمای شمس مفخر تبریز رو ز شرق  
من هُدهدم حضور سلیمانم آرزوست



## خودآزمایی‌های نمونه

- ۱) موضوع و محتوای مخارنامه و قالب آن چیست؟
- ۲) جایگاه عطار را در ادب ایران چگونه ارزیابی می‌کنید؟
- ۳) در مورد داستان ملاقات عطار و مولوی چه می‌دانید؟
- ۴) آثار بسیاری به عطار نسبت داده‌اند. کدامین این آثار متعلق به عطار است؟
- ۵) مهم‌ترین حادثه‌ی زندگی مولوی چیست؟
- ۶) زندگی مولوی را به چند دوره می‌توان تقسیم کرد؟
- ۷) مهم‌ترین و پرآوازه‌ترین زاده‌ی طبع جلال‌الدین محمد مولوی چیست؟
- ۸) جایگاه و شأن مولوی را در میان شعرای ایران چگونه ارزیابی می‌کنید؟
- ۹) در مورد شعر جوششی و کوششی و پیوندی چه می‌دانید؟ شعر مولوی از کدام نوع است؟

## خودآزمایی‌های نمونه‌ی بخش نهم

- ۱) اثری از خاقانی را که ره‌آورد سفر وی است، معرفی کنید.
- ۲) یک نمونه شعر خاقانی و شاعران پیش از وی را از نظر سبکی مقایسه کنید.
- ۳) در شعر خاقانی نشانه‌هایی از وضع زندگی و احوال وی می‌توان دید. نمونه‌هایی را ذکر کنید.
- ۴) شخصیت نظامی در یک تحلیل چه تصویری از وی به دست می‌دهد؟
- ۵) سرانجام عطار نیشابوری چه شد؟
- ۶) سبک بیان عطار در منطق‌الطیر چگونه است؟ این اثر از کدام نوع به‌شمار می‌رود؟
- ۷) سبک بیان عطار در تذکرة‌الاولیا چگونه است؟
- ۸) موضوع مکاتیب مولوی چیست؟
- ۹) در ادب عرفانی «پیر» کیست و چه جایگاهی دارد؟
- ۱۰) نقش عطار را در آثار مولوی چگونه ارزیابی می‌کنید؟

پژوهش

□ مولوی و شمس<sup>۱</sup>

---

۱) مولانا جلال‌الدین، عبدالباقی گول‌بینارلی

بخش دهم

عشر سادس

## درآمدی بر عصر سعدی، در اوج و اعتدال

وقوع دو حادثه‌ی مهم تاریخی یعنی، جنگ‌های صلیبی میان مسیحیان و مسلمانان در آسیای صغیر و یورش تاتار - که از حدود سال ۶۱۸ به داخل فلات ایران آغاز شد - عصر سعدی را به عصر گسترش زبان و فرهنگ فارسی در بیرون از مرزهای ایران تبدیل کرد. عصر سعدی، عصر فروپاشی قدرت‌ها، حتی قدرت معنوی خلافت بغداد نیز هست. در این دوره، گسترش زبان فارسی در بیرون از مرزهای جغرافیایی ایران به اوج خود رسید. اگر پیش‌تر از آن، زبان و ادب فارسی در داخل فلات ایران توسعه می‌یافت، در این دوره، علاوه بر اقلیم فارس - که به تازگی بر کانون‌های فرهنگی پیشین افزوده شده بود - مراکز جنب و جوش دیگری نظیر قونیه و دهلی هم در بیرون مرزهای جغرافیایی قبلی پیدا شد. عصر سعدی روزگار کسادی نسبی بازار قصیده و روتق و اعتبار غزل است. در این دوره برعکس عصر انوری تعداد غزل‌ها رو به فزونی است. به‌ویژه، با رسمیت یافتن ذکر نام یا تخلص شاعر معمولاً در بیت پایانی غزل - که در دوره‌ی قبل رواج چندانی نداشت - گویی شاعران خود و هویت شعری خویش را در غزل به ثبت رسانیدند و نشان دادند که آن‌چه از نظر آن‌ها باید شعر راستین نامیده شود، غزل است. در شعر عصر سعدی قصیده از روتق می‌افتد اما نمی‌میرد بلکه جهت و مسیر تازه‌ای پیدا می‌کند.

در شعر این عصر، دیگر نه از آن خشکی زبان شعر آغازین خراسان در عصر فردوسی و

ناصر خسرو خبری هست و نه از آن تکلف‌ها و واژه‌پردازی‌ها و لفظ‌بازی‌های تازی مآبانه‌ی عصر انوری نشان‌چندانی برجای مانده است.

در عصر سعدی هم شعر و ادب فارسی گویی بر همان بنیان استواری تکیه دارد که فردوسی با خرد و حماسه برآورده بود. خرد عصر سعدی در خدمت تجربیات زندگی و دستاوردهای اخلاقی و عاطفی آن روزگار قرار دارد. بخشی از آن مصروف شناخت جامعه و محیط بیرون است و بخشی هم متوجه درون آدمی و بازشناسی ابعاد احساس و عاطفه‌ی شاعر. جلوه‌گاه نمادین آن بخش نخستین در شعر عصر سعدی، بوستان و قلمرو کار این بخش دوم، غزلیات نغز و پراحساس این دوره است که ناب‌ترین آن‌ها را در کلیات سعدی می‌توان جست و جو کرد. آیا می‌توانیم بوستان را – که بهترین جلوه‌گاه خرد و انسان خردمند عصر سعدی است – یک حماسه‌ی اجتماعی آن روزگار بنامیم؟

در شعر و ادب این دوره – که البته به تقسیم‌بندی زمانی و قرنی نظر ندارد – سعدی در اوج عظمت و اعتدال است و هر کس غیر از او در حضيض.

## سعدی، فرمانروای مُلکِ سخن

اگر عرصه‌ی سخن فارسی یک فرمانروای مسلم و بی‌منازع داشته باشد، او کسی جز شیخ مصلح‌الدین سعدی شیرازی نیست. او با خلق اثری شگرف و پرتأثیر مثل گلستان، در عرصه‌ی نثر فارسی نیز هم‌چون شعر، بی‌رقیب مانده است. به اعتبار همین استادی مسلم در شعر و نثر، این شاعر نویسنده و نویسنده‌ی شاعر را فرمانروای قلمرو سخن فارسی نامیده‌ایم.<sup>۱</sup>



۱) خود او هم، چنین منزلتی برای خویش قائل بوده است که می‌گوید: «سخن مُلکی است سعدی را مسلم».

نام او مُصلِح، لقبش مُشرف الدّین و عنوان شعری اش، «سعدی» است که بنابر مشهور باید از نام سعد بن ابی بکر، اتابک سلغری زمان خود گرفته باشد یا چنان که برخی از محققان اخیراً ابراز کرده اند، به علت اتساب اجدادش به قبیله ی بنی سعد، از قبایل مشهور عصر پیامبر، این نام در واقع نام خانوادگی او بوده است.

مصلِح، در حوالی سال ۶۰۶ هجری، قبل از حمله ی مغول در خانواده ای که پدران او به تعبیر خودش «همه عالمان دین بودند»،<sup>۱</sup> در شهر نشاطانگیز شیراز دیده به جهان گشود. این کودک بی آرام که از پدر، یتیم مانده و خاطره و محبت های از دست رفته ی وی شیراز را با همه ی جلوه و جمالش برای او ناگوار کرده بود و دامن تربیت نیای مادری اش — که بنابر مشهور پدر قطب الدّین شیرازی، دانشمند بلندآوازه ی سده ی هفتم هجری بود — هم نتوانسته بود خلأ ناشی از فقدان پدر را پر کند و دیگر با ایام جوانی و جهان جویی فاصله ی چندانی نداشت، به سفری دراز و پر خاطره و لبریز از تجربه و دانش اندوزی رهنمون شد. او که آموزش های مقدماتی را در زادگاه خود فراگرفته بود، در حدود سال ۶۲۰ هجری که دو سه سالی از یورش مغولان به صفحات شرقی ایران می گذشت و به قول خود او، جهان چون موی زنگی آشفته و درهم افتاده بود،<sup>۲</sup> برای اتمام تحصیلات، راه بغداد را در پیش گرفت. به ویژه که در آن ایام، اقلیم آرام فارس هم میدان تاخت و تاز پیر شاه، پسر محمد خوارزمشاه، شده بود.

سعدی چندی را در بغداد گذراند اما ناگهان انگیزه ی دانش اندوزی در او به هوای جهان گردی بدل شد و از بغداد، راه دیگر بلاد عربی را در پیش گرفت.

سی و پنج سال روزگار سفر سعدی در سرزمین های عربی نگذشت. اگر دعوی او در حکایت های گلستان و بوستان درست باشد، باید گفت که وی به روم و شرق عالم اسلام نیز رفته است. اگر همه ی این سفرها هم واقعی نباشد و برخی از آنها را تنها بر خیال شاعرانه حمل کنیم، باری در این نکته جای سخن نیست که سعدی سفر بسیار کرده است. او در

---

(۱) همه قبیله ی من عالمان دین بودند

مرا معلّم عشق تو شاعری آموخت  
(۲) برون رفتم از تنگِ ترکان چو  
جهان درهم افتاده چون موی زنگی

آغاز جوانی از شیراز بیرون آمده بود تا مگر جایی قرار و آرام یابد اما هیچ جا قرار نیافت و بعد از سی و پنج سال خانه به دوشی، بار دیگر هوای شیراز به دلش راه یافت؛ در حالی که از میانه‌ی عمر هم گذشته بود و نزدیک به پنجاه سال داشت.

در آن ایام که سعدی از سفر دراز خود به شیراز باز می‌گشت، اتابک ابوبکر، پسر سعد زنگی - که سعدی نام و کام خود را به او و خاندانش مدیون بود - بر این شهر حکومت می‌کرد. اتابکان با سیاست و چاره‌اندیشی توانسته بودند سرزمین فارس را از آتش هجوم ویرانگر تاتار در امان نگه دارند و از آن برای شاعران و صاحب قلمان یک جزیره‌ی ثبات بسازند.

سال‌های آخر حیات بارآور سعدی در شیراز گذشت و سرانجام در سال ۶۹۰ هجری یا سالی پس از آن، چراغ عمرش خاموشی گرفت و جسم خاکی او که با عشق به آدمی و آدمیت سرشته شده بود، در محلی که امروز به نام «سعدیه» زیارتگاه صاحب‌دلان است، آرام یافت؛ در حالی که نامش زندگانی جاوید را تازه آغاز کرده بود.

آثار سعدی: از شیخ شیراز نوشته‌ها و سروده‌هایی به شرح زیر در دست است.

(۱) بوستان یا سعدی‌نامه که در واقع اولین اثر مدون اوست و کار سرودن آن به سال ۶۵۵ تمام شده است. گویا سعدی این اثر را در ایام سفر خود سروده و هم‌چون ارمغانی، در سال ورود به وطن بر دوستانش عرضه داشته است. موضوع این کتاب که عالی‌ترین آثار خامه‌ی توانای سعدی و یکی از شاهکارهای بی‌رقیب شعر فارسی است، اخلاق و تربیت و سیاست و اجتماعیات است در ده باب: عدل، احسان، عشق، تواضع، رضا، ذکر، تربیت، شکر، توبه، مناجات و ختم کتاب. سعدی این کتاب را که حدود چهار هزار بیت دارد، به نام اتابک ابوبکر بن سعد زنگی نام بردار کرده است.

(۲) گلستان، شاهکار نویسندگی و بلاغت فارسی است که در سال ۶۵۶ تألیف یافته است و ما آن را در ذیل آثار عصر ابوالمعالی معرفی کرده‌ایم.

(۳) قصاید عربی، که حدود هفتصد بیت می‌شود و مشتمل است بر موضوعات غنایی و مدح و اندرز و مرثیه.

(۴) قصاید فارسی، در ستایش پروردگار و مدح و اندرز و نصیحت بزرگان و پادشاهان

معاصر وی.

۵) مرثی، شامل چند قصیده‌ی بلند در رثای مستعصم بالله، آخرین خلیفه‌ی عباسی که به فرمان هلاکو کشته شد و نیز حکامه‌هایی در رثای چند تن از اتابکان فارس و رجال و وزرای آن عهد.

۶) ملمات و مثلثات و ترجیعات، که به‌ویژه ترجیع‌بند<sup>۱</sup> مفصل و معروف وی بسیار لطیف و دلپذیر و ممتاز است.

۷) غزلیات، که خود شامل چهار بخش (کتاب) است: طیبات، بدایع، خواتیم و غزلیات قدیم.

۸) مجالس پنج‌گانه، به نثر که دربر دارنده‌ی خطابه‌ها و سخنرانی‌های سعدی است. هر چند موضوع این اثر ارشاد و نصیحت است، اما از لحاظ جوهر نویسندگی به پای گلستان نمی‌رسد.

۹) نصیحة الملوك، در پند و اخلاق و چندین رساله‌ی دیگر به نثر در موضوعات گوناگون.

۱۰) صاحبیه، که مجموعه‌ی چند قطعه‌ی فارسی و عربی است و بیش‌تر آن‌ها در ستایش شمس‌الدین صاحب دیوان جوینی، وزیر دانش‌دوست عصر اتابکان است و به همین دلیل آن را «صاحبیه» نامیده است.

مجموعه‌ی این آثار کلیات سعدی نامیده می‌شود که ابتدا خود شیخ و بعد هم چند سال پس از وفات او شخصی به نام ابوبکر بیستون آن را مدوّن کرده و در ایران هم بارها به چاپ رسیده است.<sup>۲</sup>

(۱) با مطلع:

ای سرو بلند قامت دوست

وه وه که شمایلت چه نیکوست

و ترجیع‌بند:

بنشینم و صبر پیش گیرم

دنباله‌ی کار خویش گیرم

(۲) بهترین و جدیدترین چاپ کلیات سعدی را مرحوم دکتر غلامحسین یوسفی آغاز کرده بود که بوستان و گلستان آن به‌طور جداگانه در تهران منتشر شد و با مرگ او این چاپ ناتمام ماند. از این که بگذریم، بهترین و کامل‌ترین چاپ از کلیات سعدی را سال‌ها پیش، محمدعلی فروغی در تهران انتشار داده است.



دنیای شعر و فکر سعدی: کلیات سعدی عرصه‌ی رنگارنگی است که در آن، همه‌ی قالب‌های شعری و چشم‌گیرترین اسلوب‌های نویسندگی، همه‌ی مضمون‌های اخلاقی و اندرزی، عاشقی و پارسایی، اجتماعی و عرفانی، تربیتی و حکمی، سیاسی و رعیت‌پیشگی و... دیده می‌شود و در یک کلام، هر کس با هر سنّ و ذوق و سبک و سلیقه‌ای از سیر در این گل‌گشت پر صفای هنر و اندیشه‌ی فارسی، سیراب و دست پر و خشنود باز می‌گردد. تنها ریاکاران و دین‌فروشان و دروغ‌گویان که خودِ انسانی خویش را انکار کرده‌اند، از گشت و گذار در آن، طَرَفی بر نمی‌بندند و بهانه‌جویان و نزدیک‌بینان هم آن را دنیایی پر از تناقض و شگفتی می‌بینند. غافل از آن که آن‌چه می‌بینند، تناقض نیست؛ واقعیتی است که آدمیان در زندگی انسانی خود هر روز با آن روبه‌رو می‌شوند.

در کلیات سعدی همه‌چیز در جای خود قرار دارد. اگر دنیای واقعی و ملموس آدمیان را با همه‌ی شیرینی‌ها و تلخی‌هایش در گلستان می‌بینیم، در کنار آن دنیای پاک و خواستنی و سراسر آرمانی بوستان هم هست که همگان یک‌سره در آن به مراد می‌رسند. دنیای زهد و موعظه‌های پارسامنشانه را در قصاید و آشکارترین رموز عاشقی و معیارهای زیباپسندانه را در فضای سرشار از عاطفه و احساس غزلیات پراکنده می‌بینیم که آدمی را به دنیای واقعی خود - همان دنیایی که در خلوت با خویشتن دارد - باز می‌گرداند؛ در کلیات سعدی، اوج و ابتدال دنیای آدمیان هر یک در جایگاه خویش انعکاس یافته است.

تقریباً همه‌ی قالب‌های شعری که تا سده‌ی هفتم هجری در زبان فارسی آزموده شده و تمام موضوعات و مضامین شعری آن روزگار - از مدح و وصف و زهد و تحقیق و عشق و عرفان گرفته تا اجتماعیات و اخلاقیات و حماسه و رثا و حتی هجو و هزل - را در کلیات سعدی می‌بینیم. کلیات او به گمان ما مدعی اعتدال در ادب فارسی نیز هست. به عبارت دیگر، اگر بخواهیم تنها یک شاعر معتدل که همه‌ی جنبه‌های هنری و فنی و هم‌چنین جهات مضمونی و فکری، فردی و اجتماعی و عاطفی و عقلی را به کمال در شعر خویش باز نموده است، در سرتاسر ادبیات یک‌هزار و صد ساله‌ی فارسی بجوییم، او کسی جز شیخ شیراز نخواهد بود.

مردمی و سگی

سگی پای صحرانشینی گزید  
به خشمی که زهرش ز دندان چکید  
شب از درد، بیچاره خوابش نبرد  
به خیل اندرش دختری بود خُرد  
پدر را جفا کرد و تندی نمود  
که آخر تو را نیز دندان نبود؟  
پس از گریه مرد پراگنده روز  
بخندید کای مامک دلفروز  
مرا گرچه هم سلطنت بود بیش  
دریغ آمدم کام و دندان خویش  
محال است اگر تیغ بر سر خورم  
که دندان به پای سگ اندر برم  
توان کرد با ناکسان بد رگی  
ولیکن نیاید ز مردم، سگی

ب) از قصاید

سیرت و صورت

بس بگردید و بگردد روزگار  
دل به دنیا در نبندد هوشیار  
ای که دستت می‌رسد کاری بکن  
پیش از آن کز تو نیاید هیچ کار  
این که در شهنامه‌ها آورده‌اند  
رستم و روینه‌تن اسفندیار

تا بدانند این خداوندان مُلک  
 کز بسی خلق است دنیا یادگار  
 نام نیکو گر بماند ز آدمی  
 به کزو ماند سرای زرنگار  
 سال دیگر را که می‌داند حیات؟  
 یا کجا رفت آن که با ما بود یار؟  
 صورت زیبای ظاهر هیچ نیست  
 ای برادر سیرت زیبا بیار  
 آدمی را عقل باید در بدن  
 ورنه جان در کالبد دارد حمار  
 چون زبردستیت بخشید آسمان  
 زبردستان را همیشه نیک دار

### امیر خسرو، طوطی زبان آور هند

پای زبان و فرهنگ فارسی تقریباً از زمانی به شبه‌قاره‌ی هند باز شد که محمود غزنوی، در ظاهر به نام گسترش اسلام و در واقع به منظور دست‌یابی بر خزاین و نقدینه‌های شاهان هند با آن لشکرهای گران، چندین بار به آن سامان اردو کشی کرد و بنا بر مشهور، «زبان اردو» هم که بعدها از ترکیب زبان فارسی با لهجه‌ها و زبان‌های محلی هند پدید آمد، باید از همین اردوهای محمودی نشئت گرفته باشد. اندکی بیش‌تر از یک قرن بعد، شاهان محلی هند شاید به تقلید از همان محمود غزنوی، بساط شاعرنوازی و پشتیبانی از شعر و نثر فارسی را گسترده‌تر و در برابر آن‌ها شاعران به‌نامی مانند ابوالفرج رونی و مسعود سعد – که در همین کتاب سرگذشت او را آورده‌ایم – بالیدند و اشعار و آثار گران‌قدری را به گنجینه‌ی ادب فارسی هدیه کردند. یکی از چهره‌های بزرگ شعر و ادب این سرزمین، امیر خسرو دهلوی است. او در سال ۶۵۱ ه.ق. در شهر دهلی دیده به جهان گشود. در همان کودکی پدرش را از دست داد و در دوره‌ی جوانی به خدمت نظام‌الدین اولیا، عارف پرآوازه‌ی دهلی پیوست و به سیرو سلوک عرفانی پرداخت. پس از چندی به رسم شاعران دیگر، در پی یافتن ممدوحی

برآمد. در خدمت یکی از همین ممدوحان بود که در جنگی به سال ۶۸۳ اسیر گشت و دو سال در بلخ زندانی بود.

پس از آزادی به هند آمد و در آن جا به مدح جلال‌الدین خلجی، حاکم دهلی، پرداخت و به «امیر خسرو» معروف گشت. امیر خسرو به سال ۷۲۵ در تنهایی و اندوه درگذشت و در کنار آرامگاه پیر و مرشد خود، شیخ نظام‌الدین اولیا به خاک سپرده شد. از او پسری ماند به نام ملک احمد که به‌ویژه در نقد شعر قریحه‌ای تمام داشت.

**آثار و اشعار:** امیر خسرو تنها شاعر نبود، نویسنده و مورخ هم بود. او به‌ویژه در نثر مهارتی تمام داشت و این چیرگی را در کتاب منثور خود، اعجاز خسروی، به‌خوبی نشان داده است. امیر خسرو به زبان هندی نیز مثل فارسی شعر می‌گفت؛ هم‌چنان که برخی ابیات عربی نیز در میان آثار او دیده می‌شود. آثار منظوم وی به فارسی به شرح زیر است:

۱) دیوان، که شامل پنج بخش مجزاست و هر بخش آن به اشعار دوره‌ای از حیات شاعری وی تعلق دارد.

۲) **خمسه**، که به تقلید از پنج‌گنج نظامی سروده شده است. چنان‌که در شرح حال نظامی گفته‌ایم، از پنج‌گنج وی تقلیدهای بسیاری صورت گرفته است که **خمسه‌ی امیر خسرو** تقریباً موفق‌ترین آنهاست. **خمسه‌ی امیر خسرو** شامل پنج کتاب زیر است:

**الف) مطلع‌الانوار**، بر وزن و شیوه‌ی مخزن‌الاسرار؛  
**ب) شیرین و خسرو**، بر شیوه‌ی خسرو و شیرین؛  
**پ) مجنون و لیلی**، در برابر

لیلی و مجنون؛



ت) آیین‌های اسکندری، به جای اسکندرنامه؛

ث) هشت بهشت، به تقلید از هفت پیکر.

۳) مثنوی خضرخان و دَوْلرانی، در موضوع ماجرای عشق‌های خضرخان، پسر

علاءالدین با دَوْلرانی، دختر امیر گجرات.

فکر و شعر امیر خسرو: خسرو در شاعری به شیوه‌ی پیشینیان بسیار نظر داشت و

در مقدمه‌ی دیوانش اعتراف کرده که در شعر استاد و صاحب ابتکار نیست.

خمسه‌ی او - چنان که دیدیم - تقلیدی از نظامی است و میزان ابتکار او در داستان‌ها از حدّ

همان نام‌هایی که برای کتاب‌هایش برگزیده، فراتر نمی‌رود. هر چند لطف بیان و لحن خاصّ

او را در پاره‌ای موارد نمی‌توان نادیده گرفت.

راست است که او - چنان که خود گفته است - نه راه تازه‌ای در شعر و شاعری

گشوده و نه در لفظ و معنی از لغزش مصون مانده است اما بیانش نیرومند و طبیعی و استادانه

از کار درآمده است و همین امتیاز کافی است که او را بزرگ‌ترین و تواناترین شاعران

شبه‌قارّه و بلکه همه‌ی شاعران پارسی‌گوی غیرپارسی زبان بدانیم. به نمونه‌ای از اشعار او

بسنده می‌کنیم.

...هنوز

دل ز تن بردی و درجانی هنوز

دردها دادی و درمانی هنوز

آشکارا سینه را بشکافتی

هم‌چنان در سینه پنهانی هنوز

مُلک دل کردی خراب از تیغ ناز

اندر آن ویرانه سلطانی هنوز

هر دو عالم قیمت خود گفته‌ای

نرخ بالا کن که ارزانی هنوز

پیری و شاهدپرستی ناخوش است

خسروا تا کی پریشانی هنوز!

## خودآزمایی‌های نمونه

- ۱) چرا سعدی را فرمانروای ملک سخن می‌دانیم؟
- ۲) در مورد تخلص سعدی چه می‌دانید؟
- ۳) غزل سعدی عموماً چه مضمونی دارد؟
- ۴) ملاقات با کدام عارف در زندگی امیرخسرو نقش مؤثری داشته است؟
- ۵) آثار امیرخسرو را معرفی کنید. درباره‌ی ابتکار یا اقتباس و تقلید وی بحث کنید.
- ۶) درباره‌ی سبک عراقی و بزرگان و نام‌آوران این سبک چه می‌دانید؟

## خودآزمایی‌های نمونه‌ی بخش دهم

- ۱) در عصر سعدی، چه عواملی موجب گسترش زبان و فرهنگ فارسی در بیرون از مرزهای ایران شد؟
- ۲) گفته‌اند همه نوع مضمون و موضوع و شعر و نثری در آثار سعدی هست. این مطلب نشانه‌ی چیست؟
- ۳) چه کسانی در نثر از شیوه‌ی سعدی در گلستان تقلید کرده‌اند؟
- ۴) امیرخسرو دهلوی بیش‌تر از کدام شاعر متأثر است؟
- ۵) نقش امیرخسرو را در معرفی زبان و فرهنگ ایرانی در شبه‌قاره چگونه ارزیابی می‌کنید؟

### پژوهش

□ ارزش و جایگاه سعدی و آثار وی در ادب فارسی و تحلیل آثارش<sup>۱</sup>

---

۱) ذکر جمیل سعدی (۳ جلد)، اداره‌ی کل انتشارات و تبلیغات وزارت ارشاد اسلامی و قلمرو سعدی، علی‌دشتی و... .